

خواهران برونته: تربیت دوباره احساسات* آن سیلو ئوماسل . ترجمه ع . دیوان آبادی

۹۷ در تابلویی که مقدر بود به یکی از مشهورترین شمایل های ادبیات انگلیسی تبدیل شود، برانول برونته (Branwell Bronte) کنار سه خواهرش آن، امیلی و شارلوت ترسیم شده است. چهره خانواده، که نگران و دم مرگ می نماید، به نقاشیهای فیوم (Fayoum) شباهت دارد: امیلی و آن، از نیمرخ عصبی و متشنج به نظر می رسند، چنان که گویی تحت فشار هستند و به ستوه آمده اند. شارلوت از روبه رو آرامتر و خونسرد می نماید. در میان آنها لکه ای خاکستری و کمابیش درخشنده، نشان دهنده جای «برانول» است که از پرده محو شده است. و اگر امروز این تصویر چنین اعتباری دارد، از این روست که معمای «برونته» را به طرزی مبهم در خود خلاصه می کند، این معما که چطور این سه خواهر، دختران کشیشی از یورکشایر، توانسته اند از وضعیت بشری و عشق، سیمایی به دست دهند که صد و پنجاه سال پس از پدید آمدن این پرده، درخشندگی سالم و دست نخورده خود را، چه از وجه ادبی و چه از لحاظ روانشناختی، حفظ کرده است.

جان بونیان (J. Bunyan) نویسنده انگلیسی «سفرزایر» را می شناسیم. داستان او استعاره ای است از روح مسیحی سرگردان میان و سوسه

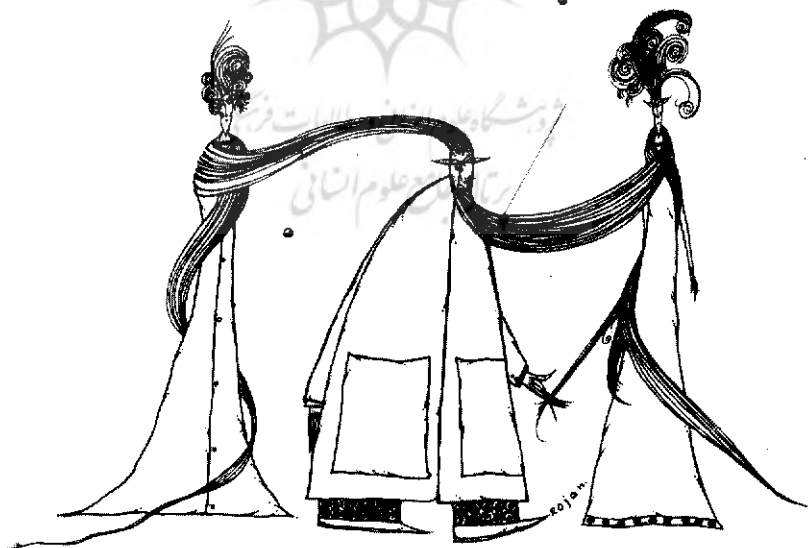
اغواگری و رستگاری. برای کسی که بخوهد همه آنچه را که در ادبیات انگلیسی به «شکل گیری» و سرنوشت موجودات ارتباط می یابد درک کند، لازم است که این کتاب را بخواند. بونیان پاکدینی صاحب کشف و کرامت بود که به خاطر موعظه هایش دوازده سال را در زندان گذراند. این پسران و دختران، پرورده کتابهای قدسی و همچنین آثار بونیان و از لحاظ تلخی، دست پرورده بایرون (Byron) بودند. خواهران «برونته» در کودکی، در گهواره شان سه پری دیدند. مرگ، که در نوجوانی دو خواهر آنان را در ربوده بود، و تا پیش از سی سالگی دامن دیگران را هم به استثنای شارلوت گرفت. فقر، که ناگزیرشان کرد برای زنده ماندن، همچون معلم سرخانه و لکه در خانواده ها کار کنند و یا در مهمان پذیرها به معلمی بپردازند. پری سوم، کتاب بود. در این زندگی ها جز جایگاه حاد و مفرط نوشتن، هیچ چیز استثنایی وجود نداشت و نیز شیوه ای که «برونته» به آنان می پرداخت، تنها یا با هم، و همچون خودآموزی خروشان و پرشور. از آثار کودکی و نوجوانی آنان دفترهای کامل برجای مانده اند، همچون یادداشتهای روزانه، دفتر خاطرات، قصه، طرحهای نقاشی و داستانهای بلند. آنان مواد خاص کارهای دوره پختگی خود را از همین آثار گرفته اند.

البته هیچ چیز دقیقاً به برونته ها نمی ماند. «تکری» و «دیکنز» تازه آغاز کرده اند. والتر اسکات، آخرین داستان هایش را می نویسد. خواهران برونته دیگر نگران پیشرفت اجتماعی نیستند و اهمیتی به انقلاب صنعتی و نقد آداب و رسوم نمی دهند. در همه داستان هایشان بن مایه ای رمانتیک دیده می شود، مخصوصاً در استفاده ای که از فصول و تحولات زمانه شده است. در نشانه ای که برای مشخص کردن آثار خود به کار می برند نوعی «گوتیسیم» به چشم می خورد و خشونت شخصیتها به تباهی کشیده می شود. اما قلب مایه های عذاب و نیت موجودی که به دام عشق افتاده است به گونه ای نمادی «برونته ای» باقی می ماند. در یک فضای بسته یک بوته زار یا یک خانه در بسته که چفت و بستها و اتاقکهای نگهبانی در همه جا حضور دارند، پیکاری جریان دارد که همچون زندگی «بونیان»، هم زمان یک بعدی و گذراست و همچون یک ساختار روانکاوانه، الکن و مبهم است. و شخصیتهایی که «برونته» هادر این میدانهای نبرد به کار گرفته اند تا لگدمالشان کنند، یا برعکس، برای این که گناهشان را بشویند، نیز چندان خاص هستند که به درستی نمی دانیم آنان را مضمول کدام عینیت ادبی بدانیم. آیا هنوز همچنان موجوداتی داستانی هستند که به دلخواه نویسنده زندگی می کنند تا میلیونها خواننده را سرگرم کنند؟ و یا این که به مرحله تناسب مطلوب اسطوره رسیده اند؟ و آیا چیزی را به ما می گویند، آن هم به شیوه ای که

شخصیتهایی که «برونته» هادر این میدانهای نبرد به کار گرفته اند تا لگد مالشان کنند، یا برعکس، برای این که گناهشان را بشویند، نیز چندان خاص هستند که به درستی نمی دانیم آنان را مضمول کدام عینیت ادبی بدانیم. آیا هنوز همچنان موجوداتی داستانی هستند که به دلخواه نویسنده زندگی می کنند تا میلیونها خواننده را سرگرم کنند؟ و یا این که به مرحله تناسب مطلوب اسطوره رسیده اند؟ و آیا چیزی را به ما می گویند، آن هم به شیوه ای که ما همدیگر را دوست می داریم؟

۹۹

انگیزه اصلی «برونته» هاساز و کار حساس آموزش عشقی نیست. قهرمانان زن و مرد آنان مسلح زاده می شوند. آدمیانی جا افتاده و پخته هستند که ظاهر آرز عشق بریده اند (راچستر در جین ایر، شوهر خانم گراهام، مستاجر در وایلد فلد هال). همچنین آنان مانند جین ایر خود آموزه هایی تقریباً فراطبیعی هستند که رموز احساسات را آموخته اند. و یا این که فرزندان وحشی از تفاعات اور لئووان هستند که بابتی احتیاطی به درون روغن جوشان هیجان انداخته شده اند. علت این که تربیت احساسات وجود دارد، وجود آزمایش، مصیبت و فاجعه است. البته با این استثنای درخور توجه: به کسانی که جان به در می برند و به جامعه باز می گردند، اجازه داده می شود که



آنچه را که به عشق مربوط می شود یک بار دیگر و به گونه ای آرامتر بیاموزند. به این ترتیب جین ایر به راجستر باز یافته، حسادت ملایم را آموزش می دهد، و دو نجات یافته از تفاعات اورلووان یعنی کاترین جوان و پسر عمویش هیبرتون، شادی یادگیری الفبا و سوادآموزی بالذتهای بیداری عشق را در هم می آمیزند. و لذا در نزد «برونته» ها هم از تربیت دوباره احساسات سخن می رود، همان طوری که انگار بحث بر سر پزشکی فاجعه است.

از میان سه خواهران برونته، «آن» از همه جوانتر است، و در فرانسه معروفیت کمتری نسبت به دیگر خواهرانش دارد (در مقابل بیش از دوازده چاپ موجود «جین ایر» و «ارتفاعات اورلووان»، فقط یک چاپ از «پریهای گسری» و «نگهدارنده و ایلدفلدهان» وجود دارد، که هر دو نوشته «آن» هستند). «مستاجر و ایلدفلدهان»، به رغم ساختاری کاملاً متضاد، چشم اندازی شگفتی آور از آمد و شد میان برونته خوش ذوق و بی اهمیت ترین صحنه های زندگی روستایی به دست می دهد. قهرمان داستان، یعنی خانم گراهام در جایگاهی منزوی، و به دور از غیبت و بدگویی، تنها نشسته است. راوی، که مرخام نام دارد، روستایی جوانی از همان اطراف است (و این که «آن» او را همچون یک تازه کار روستایی وصف کرده است، هیچ نقطه ضعفی به شمار نمی رود). او ناگهان به گونه ای دیوانه وار عاشق می شود. عشقی ممنوع، هر چند که دو جانبه: زیرا که خانم گراهام شوهر دارد، و ماجرای ازدواج فاجعه بار او بن مایه کتاب است. او در جوانی، و البته به سبب عشق، با مردی شهوی و سطحی نگر ازدواج کرد. اما به دنبال آن احساسی پدید آمد که اندک اندک تبدیل به نفرت شد. درست است که «آن برونته» نیرو و برندگی خواهران خود را

شارلوت برونته، طرحی از دیوید لوین.

خانم گراهام شوهر دارد. و ماجرای ازدواج فاجعه بار او بن مایه کتاب است. او در جوانی، و البته به سبب عشق، با مردی شهوی و سطحی نگر ازدواج کرد. اما به دنبال آن احساسی پدید آمد که اندک اندک تبدیل به نفرت شد. درست است که «آن برونته» نیرو و برندگی خواهران خود را ندارد. اما سهمی که به پرستشگاه عشق تقدیم می کند، دست کمی از سهم دیگران ندارد. هنر بیمارگون و پنهان فساد، جزء جدایی ناپذیر عشق است.



ندارد، اما سهمی که به پرستشگاه عشق تقدیم می کند، دست کمی از سهم دیگران ندارد. هنر بیمارگون و پنهان فساد، جزء جدایی ناپذیر عشق است. خانم گراهام، برای نجات خود، سخت می کوشد تا راوی را به زیبایی ویرانی ناپذیر عشق در فراسو متقاعد کند. اما مرخام، که اول بار است که با عشق و هیجان آشنا می شود، نطق خانم گراهام را در باب عشق معنوی رد می کند و سرانجام برنده بازی می شود. اما پرده زرین عشق زناشوهری آنان به سختی می تواند روی داستان اصلی را بپوشاند، و بر خشونت‌های شوهر اول و مرگ تدریجی ناشی از میخواری او که در هراس مرگ دست و پای می زند پرده بيفکند.

هر گونه خورشبختی، شایستگی خود را دارد، و البته گران، هم تمام می شود. این احساسی است که در همان اولین قرائت «جین ایر» حاصل می شود. «جین ایر» از آن دسته داستانهای «برونته» است که در آن اثر «یونیان» محسوس تر از جاهای دیگر است. داستان «جین» برای خواننده فرانسوی مشهورتر از «خانم گراهام» و «آنزگری» و حتی قهرمان مالیخولیایی «ویلت»، آخرین داستان شارلوت است. جین ایر، که یتیم است و دوست و آشنا ندارد، در یک خانواده به صورت معلم سرخانه و لاله دختر آقای راجستر، کار پیدا می کند. آقای راجستر هم به اندازه خانم گراهام در داستان «آن»، پنهانی ازدواج می کند. همسرش دیوانه است و در خانه زندانی است. داستانی پریچ و خم و باب طبع «یونیان». زیرا که این زن زندانی که خانه اعیانی شوهر را به آتش می کشد، امروز یکی از جذابترین داستانها با رنگمایه های زیبای فرویدی برای روانکاوان جلوه می کند. و در حالی که «جین» راه در آلود خود را دنبال می کند، ناخودآگاه عشق، در وجود اولین «خانم راجستر» همچون جانوری وحشی، گرداگرد خود چرخ می خورد. البته قضایا این قدرها هم ساده نیستند. آن دو زن بس متضاد جلوه می کنند. «جین» را، با همه غرابت او (که طرجهای نقاشی او به شیوه سیاه نشانه آن هستند و سخت آقای راجستر را تحریک می کنند) نباید تا سطح یک معشوقه فلسفی پایین آورد. تربیت احساسات او، که در واقع به بهای گران به دست آمده است، تربیتی اخلاقی است. وانگهی او تجسم بخش فضیلت و نظم مسیحیت در قبال وضع طبیعی، یعنی همان حساسیت محکوم شده نخستین همسر راجستر، نیست. او راجستر را پس از تحمل مصیبت‌های گوناگون فسخ زناشویی با همسر اول، آتش گرفتن خانه اعیانی ... در حالی باز می یابد که نابینا شده است، و برای اطمینان از وجود خویش قبل از هر کار می کوشد تا اندام خود را لمس کند.

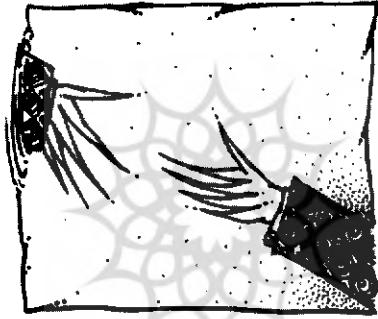
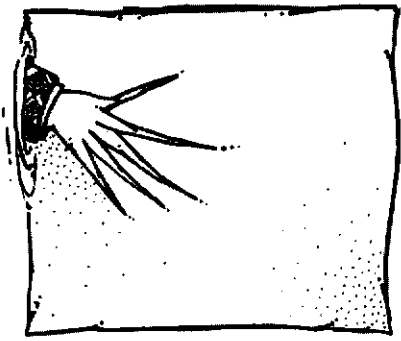
پایان و نتیجه داستان «ارتفاعات اورلووان» به نوعی همان اندازه مناسب و مطلوب است که پایان

داستان «مستاجر و ایلدفلدهان» یا «جین ایر» (البته باید منتظر «ویلت»، آخرین اثر شارلوت که بر اثر مرگ پیاپی دو خواهرش و مرگ «برانول» ماتم زده است، بمانیم تا به شیوه «توماس هاردی» به پایانی عاری از شادی برسیم). آنچه پیش از آن روی داده است از لحاظ قبول و حشبانه، نه فقط از همه نوشته های دیگر «برونته» سبقت می گیرد، بلکه به گونه ای روشن از بخش قابل توجهی از ادبیات انگلیسی هم پیش می افتد. در «ارتفاعات اورلووان» هیچ نشانه ای از دوره قبل از ویکتوریا به چشم نمی خورد. و بر خلاف آنچه گاه در آثار «آن برونته» می بینیم، هیچ ردی هم از «جین آستین» مشهود نیست، و نه نشانه ای از «الیوت» و درون نگرهای کمابیش آرام او، یا از عشقهای حاد و پیچیده «دیکنز». تنها همراهِ «اورلووان» در ادبیات، بیگمان اعترافات «گناهکار دادگستر» است؛ طنز و خشونت هم خانواده، و حتی میل به دیو خوبی. اما در جایی که «رینگیم»، شخصیت ملعون داستان «جیمز هاگ» بی دلیل به دنبال نابودی خود گام برمی دارد و هیچ دلیلی ندارد جز این که یک روز در راه به دیوها برخورد کرده است «هیثکلیف» بر خوردار از انگیزه فوق انسانی عشق است، و دیوی که با اوست، کاملاً درونی است.

هیثکلیف یک بچه سرراهی است (خانم راوی با خونسردی توضیح می دهد که «این همان داستان کوکو است»)، اما دیوانه وار عاشق «کاترین ایرن شاو» می شود، یعنی دختر کسی که به او رحم و محبت کرده است. و این دختر درباره او می گوید: «هیثکلیف خیلی بیشتر از من، خود من است، صرف نظر از این که روح هایمان از چه چیز مایه می گیرند...». با وجود این، کاترین با «ادگار لیتون» ازدواج می کند، و هیثکلیف برای انتقامگیری، خواهر ادگار را به زنی می گیرد، آری فقط و فقط به این منظور که او را تحقیر کند. انتقام گرفتن گسترش می یابد و دامن برادر کاترین را هم می گیرد، دائم الخمری که هیثکلیف بر ثروتش چنگ می اندازد، و تنها پسرش را هم از او می گیرد. و پس از آن که کاترین می میرد، هیثکلیف دختر او را برای پسر خود، «الیتون هیثکلیف» می گیرد. آنان خلق و خوی «بورکشایری» دارند که در آنجا تنها نشانه مسیحیت، حضور خادمی است که به انجیل خود چسبیده است، و چندان ناخوشایند است که هیچ کس تحملش را ندارد. اما همان گونه که هیثکلیف در وجود کاترین جای دارد، کاترین هم در وجود هیثکلیف به زندگی ادامه می دهد، و پس از آن که موجب مرگ او شده است، به صد گونه در ذهن و روحش زنده است. این رویای تملک مطلق که بیشتر یک واقعیت پنهان عشق است تا یکی از موارد اوچ آن رها کردن این فکر احمقانه است که دیگری در وجود کسی زندگی می کند تا آن جا که سرانجام خود را رها می کند تا آن دیگری او را به مرگ سوق دهد، همان گونه که

هینکلیف در حق کاترین چنین کرد. و این نبوغ عظیم و سازنده «امیلی برونته» است که بی دادن هیچ امتیازی به زمان و آداب و رسوم به نوشتن پرداخته است». «ژرژ باتای» در کتاب «ادبیات و شر» چند سطر پر شور و هیجان به او اختصاص داده است که خواندندشان لذتبخش است. تأثیر «برونته ها» بر جهان که دست نخورده مانده است و هرگز شور و حال خود را از دست نمی دهد ناشی از این رازگشایی هاست. این که عشق با مرگ ورزیده می شود، اما آن چه را که هست بهتر می کند. آن، شارلوت یا امیلی که عشق همه را بر سر راه خود از میان می برد، و این که این ویرانگری لذت، خوشی و بر خورداری است. ♦ ♦ ♦





پڑوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

